

کارکرد شناسی ساختار تکرار در تصویرپردازی های قرآن
(م‌الع‌ه موردی داستان حضرت موسی (ع))
رضا امانی^۱، رخساره خدادوستی^۲ و فاطمه لاهوتی‌لالانه^۳

چکیده

خداوند متعال مفاهیم و حقایق والا و قدسی را در قالب متن قرآن کریم بر پیامبر اسلام (ص) وحی نموده است. در طی این فرایند جهت بهره‌مندی و هدایت بشریت، بخشی از این مفاهیم در قالب داستانهای پیامبران بیان شده است. تصویرپردازی‌ها و جنبه‌های هنری و زیبا شناختی گنجانده شده در این داستان‌ها چنان است که عقل و روان هر شنونده و خواننده‌ای را مجذوب خود می‌سازد.

بررسی قصه‌های قرآنی از جمله داستان حضرت موسی (ع) که در این تحقیق بطور اخص بدان پرداخته می‌شود، ما را با ابعادی از تصویرپردازی قرآن آشنا می‌سازد. به طوری که قرآن کریم شیوه‌های مختلفی را در تصویرسازی خود به کار بسته است، از جمله ساختار تکرار، که در آن وجود تراکیب یا عبارات به ظاهر یکسان یا متشابه، در نگاه نخست ممکن است این ذهنیت در خواننده ایجاد شود که این گزاره‌ها بی‌هیچ تفاوت معنایی در سوره‌های مختلف تکرار شده‌اند. حال آنکه بررسی دقیق اینگونه ساختارها ما را به تفاوت‌های دقیق و لطیفی میان آنها رهنمون می‌سازد و نشان می‌دهد این گزاره‌ها در سوره‌های مختلف، هرچند در کلیت امر مشترک می‌باشند اما هر یک نسبت به دیگری مفهوم و دلالت خاص خود را نیز دارد، به طوری که در حقیقت هر گزاره به زمانی خاص و حادثه‌ای مشخص و بخشی از کل داستان اشاره دارد. به طوری که از کنار هم گذاشتن مجموع این آیات و گزاره‌ها می‌توان به تصویری کامل و دقیق از داستان‌های پیامبران از جمله داستان حضرت موسی (ع) در قرآن دست یافت.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، داستان‌های قرآنی، حضرت موسی (ع)، تکرار، تصویرپردازی

۱- مقدمه

قرآن کریم کتابی آسمانی است که از هر سو بدان بنگریم بخشی از زیبایی‌ها و جلوه‌های بدیعش بر ما آشکار می‌گردد. یکی از این جلوه‌های شگفت قرآن که به معانی آن حیات و عمق می‌بخشد و آنها را برای انسان شیرین‌تر و جذاب‌تر می‌نماید تصویرگری و مجسم نمودن آنها به شیوه‌های گوناگون است. تصویر بهره‌گیری از کلمات و جملات با نظمی دقیق به شیوه‌ای لطیف و هنری است به گونه‌ای که یک معنا و مفهوم را در قالب حقیقتی زنده و مجسم ارائه دهد و ضمن برانگیختن خیال و احساسات مخاطب، اندیشه و پیام خاصی را نیز به وی منتقل نماید. به تعبیر ساده و موجز تصویر یعنی پرده برداری از معانی و به کارگیری تعبیری زنده و احساس برانگیز (محمدقاسمی، ۱۳۸۷، ص ۴).

تصویرپردازی در قرآن نیز به عنوان ابزاری جهت به تصویر کشیدن مفاهیم ذهنی، حالات درونی و یا مجسم نمودن حوادث گذشته به کار رفته است. قرآن کریم به مدد تصویرگری علاوه بر بیان معانی انتزاعی، بخشهایی از داستانهای پیامبران را نیز به یک تابلو یا یک صحنه گویا تبدیل کرده است، به گونه‌ای که منظره‌های شنیداری برای مخاطبان به منظره‌های دیداری و تماشایی مبدل شده است. گویی شخصیت‌های داستان بر روی صحنه نمایش در حال آمد

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۴

^۱ - نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم r_amani2007@yahoo.com

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر - دانشکده علوم قرآنی کرمانشاه r.kh9181@yahoo.com

^۳ - دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر - دانشکده علوم قرآنی کرمانشاه fatilahoty@vatanmail.ir

و شد و گفت و شنو هستند (سید قطب، بی تا، ص ۳۲). طوری که انسان می تواند خود را در جریان اتفاقات و رویدادها حاضر و ناظر تصور کند.

در این نوشتار سعی شده به کارکرد ساختار تکرار در تصویر پردازی در داستان حضرت موسی(ع) که یکی از داستانهای اصلی قرآن را تشکیل می دهد، پرداخته شود. به طور کلی داستانها در قرآن به گونه ای اتفاق افتاده که تکرار آن انسان را کسل نکند، بلکه در هر بار که اصل مطلب را تکرار می کند، خصوصیات و لواحق در آن ذکر می شود که در دیگر موارد نیست، بلکه هر بار یک نکته مهم عرفانی یا اخلاقی مورد نظر قرار می گیرد. گاهی نیز تکرار برخی آیات و عبارات مشابه در داستانهای قرآن نشانگر تکرار حادثه در فضایی جدید و زمانی دیگر و با نگاهی متفاوت است.

گفتنی است داستان حضرت موسی(ع) به طور پراکنده در سوره های طه، شعراء، اعراف، بقره، انفال، نمل و قصص آمده است و دارای عبارات و آیاتی به ظاهر مشابه مانند آیات ﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالَ أَمْنَا رَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى﴾ (طه، ۷۰) و آیات ﴿قَالُوا أَمْنَا رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾ (شعراء، ۴۸-۴۷) می باشد. بر این اساس در تحقیق حاضر تلاش می شود تا به این پرسش ها پاسخ داده شود که آیا اساساً میان عبارات و آیات به ظاهر مشابه قرآن که در آنها داستان حضرت موسی(ع) ° به طور ویژه ° بیان شده و در چند سوره آمده است، تفاوتی وجود دارد؟ چگونه؟ و یا اینکه این آیات بر یک مفهوم واحد دلالت دارند و هیچ گونه تفاوتی میان آنها نیست و آیا داستان حضرت موسی(ع) به صورت کلی در قرآن تکرار شده است یا در سوره های مختلف قسمت هایی از این داستان بیان شده است؟

بررسی دقیق اینگونه آیات نشان می دهد که خداوند متعال در قرآن و رای هر واژه و عبارت، هر چند که تکرار شده باشد هدف و منظور خاصی در نظر داشته و از بیان هر داستانی حتی به ظاهر یکسان و مشابه نیز هدف دقیقی را دنبال نموده است. لذا تکرار- به این معنا که عبارات مکرر هیچ گونه تفاوتی با یکدیگر نداشته باشند و دقیقاً یک مفهوم را برسانند - در داستانهای قرآن وجود ندارد و هریک دارای سیاق و دلالت جداگانه ای می باشند و در واقع در مقام و موضعی متفاوت نازل شده اند. به طوریکه از کنار هم گذاشتن مجموع این آیات می توان به معنا و تصویری کامل و دقیق از داستانهای انبیاء و دیگر رخدادهای ذکر شده در قرآن رسید.

اما به اعتقاد برخی خاورشناسان این تکرارها نشان می دهد که پیامبر(ص) تحت تاثیر حالات نفسانی مختلف خود کلماتی برانگیخته که گاه مکرر و گاه نیز ناهمسان هستند و از این طریق می خواهند آسمانی و وحیانی بودن قرآن را مورد تردید قرار دهند (سالم، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۲۶۸). انجام پژوهش های علمی- مانند آنچه در این مقاله دنبال می شود- ضمن بررسی متن شناختی قرآن کریم که امروزه از حوزه های پژوهشی پر دامنه و پر بسامد در مطالعات قرآنی است، می تواند پاسخی علمی و مقنع به چنین شبهاتی نیز به همراه داشته باشد.

از سوی دیگر بررسی تصویرسازی های قرآن کریم نیز دیر زمانی است مورد توجه قرآن پژوهان قرار گرفته است. نخستین قرآن پژوهی که مستقلاً به طرح نظریه هنر تصویرگری آیات قرآن پرداخته «سید قطب» در کتاب «التصوير الفنى فى القرآن» است. علاوه بر این اثر می توان در کتابهای «دلالة السياق و أثرها فى توجيه المتشابه اللفظى فى قصة موسى» (محمد بن عمر بازول)، «اسلام و هنر» (محمود بستانی)، «مبانی هنری قصه های قرآن» (ابوالقاسم حسینی)، «جلوه هایی از هنر تصویر آفرینی در قرآن» (حمید محمدقاسمی) و مقاله های «دراسة التكرار فى قصة موسى وفرعون فى القرآن الكريم» (پرستو قیاسوند و علی باقر طاهری نیا) و «هدف ها و شیوه های داستان پردازی در قرآن» (محمدرضا سنگری) نیز مطالبی را در ارتباط با موضوع تحقیق حاضر یافت. اما این پژوهش ها عموماً به صورت کلی و پراکنده به این مسئله پرداخته و آنگونه که شایسته است جزئیات و تفصیل آن را واکاوی

نموده اند. ضمن آنکه معمولاً آیات را به طور جداگانه و نه در کنار یکدیگر، مورد بررسی قرار داده اند. حال آنکه در مقاله حاضر تلاش شده است به طور دقیق و جزئی و با بررسی واژگان و عبارات مشابه در سوره ها و سیاق های مختلف به تفاوتها و ویژگی های تصویری و معنایی بخش هایی از داستان حضرت موسی(ع) پرداخته شود.

۲- تصویر آفرینی ساختار تکرار در قرآن

تصویر مهمترین عنصری است که مفهوم هنر را تشکیل می دهد و آن را از زبان علمی ممتاز می سازد و وظیفه آن ایجاد رابطه جدید میان اشیاء به منظور عمق بخشیدن به اندیشه و پیامی است که یک داستان در پی رساندن آن به مخاطب می باشد. موفقیت تصویر بر دو عنصر مترتب است: یکی مأنوس بودن و دیگری تازگی داشتن. مراد از مأنوس بودن تصویر آن است که اجزا و عناصر آن از پدیده هایی باشند که ما در زندگی روزمره خود با آن آشناییم. اما منظور از تازگی داشتن این است که ترکیب عمومی تصویر به گونه ای نو و اعجاب انگیز باشد، نه آنکه به حالت استبدال درآمده باشد (بستانی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۷).

از سوی دیگر راه ها و شیوه های تصویرگری هنری در قرآن منحصر به استفاده از صور خیال شناخته شده در علم بیان همچون تشبیه و استعاره نیست، بلکه علاوه بر آنها چگونگی ترکیب عبارات، گزینش واژگان و استفاده از اسلوب های بیانی متعدد در تصویر سازی معانی، مناظر و حالات درونی نقش مهمی در تصویرگری هنری دارد. برخی دیگر از شیوه های تصویرگری در قرآن عبارتند از: «التفات»، «تجسیم»، «تشخیص»، «تخیل»، «گزینش و حذف جزئیات» و «تکرار».

تکرار در قرآن دارای سطوح مختلفی همچون تکرار واژگان، عبارات و آیات است. آوردن بخشهایی از یک داستان با الفاظ و ترکیبهای یکسان یا نزدیک به هم نیز، پس از بررسی و دقت نظر فصاحت و بلاغت قرآن را نشان می دهد (حسینی، ۱۳۷۷، صص ۵۳-۵۲).

از سوی دیگر داستانهایی که در قرآن تکرار شده اند و غالباً داستانهایی پیامبرانند بیشتر در زمانی نازل شده اند که پیامبر اکرم (ص) دعوت آسمانی و تبلیغ دین را به تازگی آغاز کرده بودند و شاید یکی از اهداف این تکرارها برای ثابت قدم نگه داشتن ایشان در دعوتش و همچنین صبر بر تحمل اذیت و آزارهای مشرکان بوده باشد. لذا اهداف دینی خاصی موجب تکرار داستان می شود (باحادق، ۱۴۱۳، صص ۴۷-۴۱). زرکشی نیز معتقد است که در این تکرارها فوایدی همچون افزودن مطلبی به قصه، ابراز سخن واحد به گونه های مختلف که نشانگر فصاحت است و تاکید بر ناتوانی دیگران در آفرینش چنین آثاری نهفته است (زرکشی، ۷۹۴، ج ۴، ص ۳۷).

اما به نظر می رسد انگیزه ی اصلی تکرار در قصه های قرآن ° آنچه آن که در ادامه مورد تحلیل قرار خواهد گرفت- تکمیل تصاویر و افزودن به قدرت تجسیم و عینیت بخشیدن به آنها از طریق آوردن عناصر نو به تناسب فضای بازگویی هر قصه است. به طوریکه بررسی دقیق واژگان و عباراتی به ظاهر یکسان و مشابه که در آیات و سوره های مختلف تکرار شده اند، ما را به این نتیجه می رساند که خداوند حکیم در هر یک از این موقعیت ها به بخشی و مقطعی از آن داستان اشاره می کند که هرگز نمی توان آنها را «تکرار» - به معنای واقعی کلمه- تلقی نمود.

۳- ساختار تکرار و تصویرپردازی در داستان حضرت موسی(ع)

داستان حضرت موسی(ع) در قرآن به صورت کلی تکرار نشده است، بلکه در سوره های مختلف در هر قسمت بخشی از داستان حضرت موسی(ع) آمده که با در کنار هم قرار گرفتن این قسمت ها داستان کامل می گردد. در ادامه به بخشهایی از این قطعات یکسان و مشابه و تصویرسازی های آنها اشاره می شود.

۳-۱- در آیات:

أ- ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِبَقَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ (طه، ۱۰)

ب- ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لَأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِّنَ السَّمَاءِ تَصْطَلُونَ﴾ (نمل، ۷)

ج- ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ (قصص، ۲۹)

بررسی این سوره ها نشان می دهد که در سوره ی «طه» داستان به صورت مجمل و اشاره وار آمده در حالیکه در سوره ی «قصص» همه ی حوادث به شکل مفصل آورده شده است^۱ این در حالی است که بسیاری از آنها در سوره ی «طه» ذکر نشده است و اگر گاهی حوادث مشترک در قرآن دیده می شود به اقتضای سیاق سوره ها است. با این وجود این حوادث مشترک با اسلوب واحدی بیان نشده اند (شحاته، ۱۳۷۴، صص ۳۳۴-۳۵۴).

اینکه قرآن خود واقعیتهای واحد را با تفاوت در جزئیات روایت کرده است، باید با روشن بینی مورد عنایت قرار گیرد. تأمل در اینگونه روایات روشن می کند که گاهی اختلاف ها ناشی از چند گونه ی واقعیت ها است و گاه برخاسته از تفاوت بازتاب های ذهنی اشخاص بوده و گاه نیز گوناگونی الفاظ به حسب حالتها و فضاهای مختلف است. در آیات مذکور مشاهده می شود که در سوره طه به جای عبارت ﴿لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ﴾ عبارت ﴿لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى﴾ آمده و این تعبیر بهترین دلیل است بر اینکه این کاروان در آن شب راه را گم کرده بودند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۴۴). لذا در سوره ی طه اشاره به مطلبی افزون بر آنچه در سوره های نمل و قصص آمده شده است.

در واقع دو امر در این سه گزارش ثابت است:

۱- موسی از دور آتشی می بیند.

۲- موسی از خانواده خود می خواهد در این نقطه درنگ کنند.

بنابراین در هر سه روایت از این داستان عبارت ﴿إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ ثابت است. اما آنچه تفاوت دارد، ادامه گفت و گوی موسی با خانواده خویش است. خداوند این بیان را دقیقاً طبق آنچه در خاطر موسی می گذشته و در هر بار به گونه ای دیگر بوده، روایت کرده است. حضرت موسی (ع) می پندارد نخست شعله ای آتش برمی گیرد و آنگاه انسانی بر کناره ی آتش می یابد که راه را بر او نشان دهد. از این رو می گوید: ﴿لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى﴾ (طه، ۱۰) در حالیکه در سوره های نمل و قصص از تعبیر «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» استفاده می کند و چون در ابتدا مهم ترین هدف او رهایی از گم شدن در بیابان می باشد تا از این طریق مشکل سرما را نیز رفع نماید بیشترین احتمالی که می دهد این است که شاید کسی را بیابد تا آنان را هدایت کند و به فکر سردی هوا نبوده است برای همین با توجه به آیه برایش چاره ای نمی اندیشد. تعبیر «إِذْ رَأَىٰ نَارًا» نیز در ابتدای آیه مؤید همین نکته است. به طوریکه این آیه نخستین حکایت از این داستان را نشان می دهد. در ترتیب نزول سوره ها نیز ملاحظه می شود که ابتدا سوره طه، سپس سوره های نمل و قصص نازل شده اند. در سوره نمل نیز می گوید: ﴿سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِّنَ السَّمَاءِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ (نمل، ۷) و چون نوع سخن گفتن موسی (ع) در این آیه با قاطعیت است لذا می گوید اگر نتوانم هدایت یا خبری بیاورم به طور قطع می توانم پاره ای آتش برای گرم شدن بیاورم. اما با اندکی تأمل درمی یابد که نمی توان با این قاطعیت وعده یافتن انسانی را در شبی چنین تاریک داد. در نتیجه آهنگ سخن را به امید می گرایاند و از حتمیت آن می کاهد: ﴿لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ (قصص، ۲۹).

بنابراین در هریک از این سه نما یکی از حالات درونی حضرت موسی (ع) به تصویر کشیده شده است و از مجموعه آنها برآیند ذهنیت او نمایان می شود (حسینی، ۱۳۷۷، صص ۷۸-۷۷).

لذا در سوره ی نمل ﴿سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ﴾ مراد اخبار است، و در سوره ی طه ﴿لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ﴾ و نیز در سوره ی قصص ﴿لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ﴾ مراد اظهار امید است. معنی و تصویر برآمده از امید نیز غیر از خبر است و زمانی که امید قوی باشد جایز است که شخص امیدوار به دیگران اطلاع دهد ولی چون اینجا اطمینان وجود ندارد «سین» در ابتدای فعل آورده شده است (اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۲۱۰).

نکته دیگر ذکر فعل «امکثوا» در سوره های طه و قصص و عدم ذکر آن در سوره نمل است که به نظر می رسد بودن یا نبودن فعل «امکثوا» با لفظ «لعلی» ارتباط مستقیمی داشته باشد. لذا در دو آیه ای (در سوره های طه و قصص) که کلام موسی (ع) با بیان امیدواری و احتمال است و از اینکه بتواند پاره ای آتش بیاورد تا راه را بیابند با اطمینان سخن نمی گوید لفظ «لعلی» را آورده و از اهل خود خواسته درنگ کنند تا شاید او راهنمایی بیابد. اما در سوره نمل که موسی (ع) با اطمینان سخن گفته، به جای لفظ «لعلی» حرف «س» را بر سر فعل «اتیکم» آورده است - که خود دلالت بر قطعیت می کند- و چون موسی (ع) مطمئن بوده که پاره ای آتش خواهد آورد از اهل خود نخواسته درنگ کنند و آنان به راه خود ادامه داده اند تا موسی (ع) به زودی برایشان نوری بیاورد تا راه را بیابند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه با توجه به آیه ۹ سوره ی طه و عبارت ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ در این سوره قرآن برای نخستین بار داستان حضرت موسی را برای پیامبر بیان می کند. به همین علت از کلمه «لعلی» استفاده می کند. از آنجایی که پیامبر از پایان ماجرا اطلاع نداشته «سین» بر سر فعل «اتیکم» نیامده است. اما در سوره ی نمل با توجه به واژه اذ- خداوند به پیامبر می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَى لَأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ که نشان می دهد این آیه برای یادآوری است و پیامبر به طور کامل پایان ماجرا را می داند لذا با حرف «سین» از آینده خبر می دهد و از کلمه «لعلی» نیز استفاده نمی کند. همچنین در سوره ی قصص با توجه به سیاق سوره داستان به گونه ای بیان شده که گویی برای نخستین بار روایت می شود.

۳-۲- در آیات:

أ- ﴿فَالْتَمَتْنَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ (طه، ۲۰)

ب- ﴿فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ نُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (اعراف، ۱۰۷)

ج- ﴿وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ﴾

(نمل، ۱۰)

در این سه آیه نیز سه تصویر از عصای حضرت موسی (ع) ارائه شده است: ﴿حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ (ماری که می دود)، ﴿نُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (اژدهای راستین) و ﴿تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ﴾ (همانند ماری که می جنبد) این سه تصویر به تنهایی نسبت به یکدیگر تناقض و تکرار ندارند بلکه مکمل یکدیگر نیز می باشند. عصای موسی به فرمان خدا در ستبری همانند اژدها، در چابکی همچو مار دونده و در بیم انگیزی مانند مار جنبنده بود (حسینی، ۱۳۷۷، صص ۷۹-۷۸).

در واقع این عصا حالات مختلفی داشته است؛ برای موسی «حیه»، برای فرعون «جان» و برای ساحران «نعبان» بوده است. هنگامی که خداوند موسی را به دعوت فرعون و القاء عصا امر نمود، از عصا تعبیر به «حیه» و «جان» نمود چرا که غرض اعطاء معجزه بوده است. اما در مقام بیان «نُعْبَانٌ مُّبِينٌ» غرض اظهار معجزه و تهدید و تخفیف و تعجیز فرعونیان بوده و کلمه مبین شاید اشاره به همین عظمت داشته باشد (طیب: ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۱۱).

در واقع هر یک از این آیات اشاره به مرحله ای خاص دارد. به طوری که در مرحله اول لفظ «حیه» را همراه لفظ «تسعی» ذکر نموده است. إذا فجائیة نیز در این آیه نشان دهنده آن است که اولین حالت عصا «حیه تسعی» بوده است و هدف از این حالت بزرگداشت رسالت موسی می باشد نه مقام تحدی و معجزه. زیرا «حیه» اسم جنس است و بر مذکر و مونث و کوچک و بزرگ دلالت می کند. لذا هدف فقط نشان دادن زندگی بخشی به عصای جامد و بی جان است. اما در مرحله بعد که لفظ «جان» همراه لفظ «تهتّر» آورده شده است، منظور ماری است که حرکت سریع و دقیق دارد که موجب شده حضرت موسی بترسد و فرار کند و این امر به افزایش یقین در اثبات معجزه کمک می کند. اما در مرحله پایانی که در مقام اثبات عجز ساحران است، عصا به صورت بزرگ و وحشتناک نمایان می شود. برای همین لفظ «ثعبان» را همراه لفظ «مبین» می آید. ساحران از این حالت عصا به وحشت می افتند. در حالی که دو حالت قبل چنین موقعیت و تصویری را خلق نمی کرد (الدوری، ۱۴۲۶، صص ۱۲۲-۱۲۰). بنابراین هرچند در نگاه اول این آیات به یکدیگر شباهت دارند و ممکن است در خواننده چنین تصویری به وجود آید که این دسته آیات تکرار شده اند، اما بررسی دقیق آنها نشان می دهد در هر آیه بخش و زاویه ای از داستان روایت و به تصویر کشیده شده است که در آیات دیگر دیده نمی شود. لذا هیچ گاه نمی توان در مورد آنها قائل به تکرار حقیقی شد.

۳-۳- در آیات:

- أ- ﴿كَذَّابٌ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال، ۵۲)
- ب- ﴿كَذَّابٌ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾ (انفال، ۵۴)

این آیات نیز در نگاه نخست همان تصور تشابه و تکرار را ایجاد می کند، با این تفاوت که آیه دوم مشتمل بر نوعی التفات هم هست، چون بجای اینکه مانند آیه نخست بفرماید: ﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ﴾ فرموده: ﴿فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ﴾ و وجه این التفات شاید این باشد که تشبیه در این آیه مسبوق به این معنا بود که خداوند نعمت‌ها را بر بندگان خود افاضه نموده و آنها را تغییر نمی دهد، مگر بعد از آنکه مردم آنچه را که در نفوس خود دارند تغییر دهند. همین سابقه اقتضا می کند که مشرکان را بندگان خارج از رسوم بندگی بدانند بدین سبب سیاق تشبیه را تغییر داده و با اینکه در آیه ۵۲ فرموده بود: ﴿كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ در آیه ۵۴ می فرماید: ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ و این سیاق را نیز که غیبت است به سیاق متکلم مع الغیر تغییر داده و می فرماید: ﴿فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ﴾ تا نشان دهد که خدای سبحان پروردگار و هلاک کننده آنان است. همچنین اگر در آیه فرمود «هلاک کردیم» و نفرمود «هلاک کردم» به جهت دلالت بر عظمت شأن و جلالت مقام است و این که اشاره به وسایطی کند که به امر خداوند متعال عمل نموده و مجری مشیت او هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۰۲).

از سوی دیگر به نظر می رسد آیه دوم از شدت و تهدید بیشتر و قوی تری برخوردار است. در آیه نخست سخن از کافران و در آیه دوم سخن از تکذیب کنندگان است. به طوریکه در مرحله نخست ممکن است بدون علم، کافر و منکر امری از جمله دعوت انبیاء شوند، ولی تکذیب کردن قطعاً تکذیبشان همراه علم و یقین به حقانیت آیات الهی است. شاید به همین خاطر نیز باشد که در آیه ﴿وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾ از لفظ جلاله «الله» استفاده نشده و در ادامه تعبیری همچون «أغرقتنا» و «ظالمین» به کار بسته شده است. همچنین گفتنی است به کاربردن ضمیر «نا» در «أهلکنا» نشانگر آن است که بر شدت عذاب آنان افزوده خواهد شد.

لذا گرچه تکرار و تأکید در مسائل حساس و حیاتی یکی از اصول بلاغت است و در سخنان فصیحان و بلیغان همواره دیده می‌شود، ولی در آیات فوق علاوه بر موارد مذکور تفاوت مهم دیگری نیز وجود دارد که عبارات را در واقع از صورت تکرار خارج می‌سازد. و آن اینکه آیه نخست اشاره به مجازات‌های الهی در مقابل انکار آیات حق می‌کند، سپس حال آنان را به فرعونیان و اقوام پیشین تشبیه می‌نماید. اما در آیه دوم به دگرگونیهای نعمتهای دنیا و از میان رفتن مواهب الهی یعنی پیروزیها، امنیت‌ها، قدرتها، وسایر افتخارات اشاره شده: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نُّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (انفال، ۵۳) سپس حالشان به حال فرعونیان و اقوام گذشته تشبیه شده است. در حقیقت در یک مورد سخن در سلب نعمتها و مجازاتهای ناشی از آن و در مورد دیگر بحث از تغییر نعمتها و دگرگونیهای آنها است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۰۸).

دیگر آنکه در آیه اول منظور، بیان حال کافران از نظر استحقاق عذاب اخروی و در آیه دوم منظور، بیان حال تکذیب کنندگان از لحاظ استحقاق عذاب دنیوی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۴۸) به طوری که در آیه نخست سخن از «أخذ» یعنی مواخذه و بازخواست و در آیه دوم سخن از «أهلك» یعنی به هلاکت رساندن و نابود ساختن است.

۳-۴- در آیات:

أ- ﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (طه، ۲۴)

ب- ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (طه، ۴۳)

در آیه نخست تنها حضرت موسی(ع) مورد خطاب قرار گرفته، لذا فرموده است: «أَذْهَبَ». اما در آیه دوم حضرت موسی(ع) و هارون هر دو مورد خطاب می‌باشند. در آیه پیش از آن نیز چنین آمده است ﴿أَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بَايَاتِي وَ لَا تَبَيَّنَا فِي ذِكْرِي﴾ (طه، ۴۲) در حالی که قبل از آن نهی و این امر، در جمله ﴿أَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ﴾ که جنبه زمینه‌چینی برای آن دو خطاب داشت هر دو را مخاطب نکرد، بلکه یکی را مخاطب کرد و دیگری را ملحق به او نموده است، و از این رو می‌توان احتمال داد که آیه ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ گفتگوی دیگری بوده که بعد از آن موقعیت، میان خدا و آن دو (یا با هم و یا جدای از هم) واقع شده است، به این قرینه که در ادامه فرموده: ﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ...﴾، زیرا هر دو با هم می‌گویند: «خدایا می‌ترسیم به ما ستم و تعدی شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۵۴). اما طبرسی آیه دوم را تأکید دستور سابق می‌داند که نزد فرعون برونند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۰). برخی هم می‌گویند: در دستور اول فقط خود موسی مأمور شده بود ولی موسی و هارون هر دو مأموراند و نتیجه می‌گیرند که هر دو پیامبر و شریک در رسالت اند (همان).

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و طوریکه مفسران گفته‌اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این ماموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و ماموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالیکه تنها یکی حاضر باشد. و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثلاً اینکه می‌گوئیم: «تو و برادرت که فردا از سفر می‌آید نزد من آید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۰۷).

۳-۵- در آیات:

أ- ﴿وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلوًا وَ اشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره، ۶۰-۵۸)

ب- ﴿وَ قَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَىٰ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَتْهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَىٰ كُلوًا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلوَا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف، ۱۶۲-۱۶۰)

در داستان حضرت موسی در سوره ی بقره و اعراف اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد. بررسی سیاق مجموع این آیات علت یا علل این تشابه ها و تفاوتها را نشان می دهد. در سوره ی بقره خداوند نعمتهایی را که به بنی اسرائیل عطا فرموده، بیان نموده است. اما سوره ی اعراف در مقام عقوبت، توبیخ و تنبیه آنان است. بعد از اینکه آنان از دریا نجات داده شدند و آل فرعون غرق شدند، آنان از موسی خواستند که برایشان بتی را برای عبادت و بندگی قرار دهد. لذا در این آیات داستان بنی اسرائیل و نافرمانی های ایشان نقل شده که بخاطر نقض عهدی که کردند خداوند به عقوبت گرفتارشان کرده و گروهی از ستمگران را بر آنان مسلط نموده. این حال اسلاف ایشان بوده و از این نیاکان بنی اسرائیل نسلهایی به وجود آمدند که آیات خدا را به بهای اندکی فروخته و در امر دین بی‌اعتنایی کردند، جز عده اندکی که از حق نگذشتند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۸۳).

در واقع نقطه کانونی در سوره ی بقره ذکر کلیاتی از حالات بنی اسرائیل است. حال آنکه در سوره ی اعراف تکیه سخن بر ذکر حالات حضرت موسی است که از آیه ۱۰۳ شروع شده است و به مناسبت هایی از بنی اسرائیل و دیگر مسائل سخن به میان می آید (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۱۹۰).

تفاوت های موجود میان این دو دسته از آیات را می توان در موارد زیر دانست:

۱- واذ قلنا- و اذ قیل لهم

در «قلنا» خداوند قول را به خود نسبت داده ولی در «قیل» فعل را به صورت مجهول آورده است. در واقع قرآن فعل ها را در مقام تکریم و مقام خیر عام به خدا نسبت داده ولی در شر و بدی به دیگری نسبت داده است. مانند: ﴿وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي﴾ وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي﴾ (شعراء، ۸۰-۷۹) که خیر را به خدا نسبت داده ولی بیماری را به ابراهیم. همچنین شر را به صورت مجهول آورده است. مانند: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَآبِ﴾ (آل عمران، ۱۴) که تزئین حب شهوات را برای انسان به صورت «زین» (مجهول) آورده است.

همچنین در قرآن هرگاه در مقام مدح و ستایش است ایتاء کتاب را به خود نسبت داده است. مانند: ﴿إِنَّمَا أُوتُوا

الکتاب﴾ (فاطر، ۴۰) ولی هنگامی که مقام، مقام سرزنش و تنبیه است به صیغه مجهول فرموده: ﴿أوتوا الكتاب﴾

(بقره، ۱۰۱). در سوره ی اعراف نیز به همین علت به جای «قال»، «قیل» به صورت مجهول ذکر شده است زیرا در چنین سیاقی لایق این تشریف نیست که خدا فعل را به خود نسبت دهد.

۲- فکلوا - وکلوا

یکی از انواع تشابهات لفظی در قرآن تشابه ابدال (جانشینی) است که این آیه از نوع ابدال حرف به حرف دیگر می باشد. به طوریکه حرف عطف «فاء» به حرف عطف «واو» تبدیل شده است. این نوع تشابه بر شناخت معانی حروف بستگی دارد. ما نباید بعضی از حروف را به اشتباه جای حروف دیگر قرار دهیم. مفسر نیز باید با توجه به بافت کلام و حسب حال علت ترویج استعمال برخی حروف را بر برخی دیگر بیان نماید (بازمول، ۱۴۲۶، صص ۱۱۳-۱۱۲). ابدال کلمه به کلمه که مترادف نیز نامیده می شود در الفاظ قرآن نادر است یا اصلاً وجود ندارد. کمتر می توان از لفظی با لفظ واحد دیگر که همه معانی آن را داشته باشد تعبیر کرد. بلکه فقط می توان تقریب معنا ایجاد نمود و این از اسباب اعجاز قرآن می باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۳۴۱).

در آیات مذکور نیز «فاء» در «فکلوا» برای تعقیب است. به این معنی که خوردن بلافاصله و به دنبال داخل شدن است. اما در سوره ی اعراف خوردن بعد از ساکن شدن و نه بلافاصله پس از وارد شدن است. همچنین در سوره ی بقره غذا پیش از ساکن شدن، آماده شده است. اما در سوره ی اعراف زمان برایش محدود نشده و غذا نیز آماده نیست. به همین علت «رغداً» را نیاورده است. در صورتی که موقعیت توصیف شده در سوره بقره بهتر و مطلوب تر است، چراکه مقام مدح و شمارش نعمت ها است، ذکر «رغداً» شایسته بوده است. ولی در اعراف چون مقام تنبیه است، شایسته طعام آماده نیستند. از سوی دیگر «رغداً» در آیاتی که مربوط به بهشت است مقدم بر «حیث شئتما» آمده، ولی در آیاتی که مربوط به دنیا است مؤخر آمده است، زیرا آمادگی و مهیا بودن طعام در دنیا برتر و شریف تر و بنده از طریق سجده به پروردگارش نزدیک تر است و این تقدم برای تکریم مقام سجده می باشد (سامرائی، ۱۴۲۷، صص ۳۱۸-۳۱۳).

۳- نغفر لکم خطایاکم - نغفر لکم خطیئاتکم

از دیگر تشابهات موجود در این آیات می توان به دو تعبیر «نغفر لکم خطایاکم» و «نغفر لکم خطیئاتکم» اشاره نمود. در سوره ی بقره «خطایا» به صورت جمع کثرت آمده است تا با تعداد فراوان نعمت های مذکور تناسب داشته باشد. اما در سوره ی اعراف «خطیئات» به صورت جمع قلت آمده است و این به علت تناسب با مقام سرزنش و تنبیه است، به این معنا که تعداد اندکی از گناهانتان مورد آمرزش قرار می گیرد (همان، ص ۳۲۱).

۴- الذین ظلموا - الذین ظلموا منهم

علت اینکه در سوره ی اعراف عبارت «منهم» آمده، این است که در ابتدای این سوره آیه با حرف «من» خاص شده است: «وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتًا أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ» (اعراف، ۴). به همین علت در پایان قصه نیز برای مطابقت با ابتدای قصه لفظ «من» ذکر شده است. اما در سوره بقره برای تناسب اول قصه با آخرش لفظ «من» را نیاورده است. از سوی دیگر آوردن لفظ «من» بدین منظور است که ظالمان از قوم بنی اسرائیل اند و برای همین هم سرزنش می شوند اما در بقره چون مقام تکریم است، نمی خواهد تصریح کند که تکریم برای آنان است (فخر رازی، بی تا، ج ۳، صص ۹۴-۹۳).

همچنین در سوره ی بقره، آیه به صورت عام آورده شده است و همه ی ظالمین را به خاطر ظلمشان شامل «رجز» می داند. در حالیکه در سوره ی اعراف با آوردن لفظ «منهم» جمله را خاص نموده و عذاب را فقط شامل مخاطبان آیه می داند، که البته متناسب با سیاق سوره نیز می باشد (بازمول، ۱۴۲۶، صص ۲۲۷-۲۲۶).

۵- آنزلنا - أرسلنا

در تفسیر البرهان چنین آمده است که لفظ ارسال در سوره ی اعراف بیشتر تکرار شده است و به همین جهت هم به جای انزال، ارسال را آورده است (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۹۰). اما فخر رازی تفاوت معنایی دقیقی را میان دو واژه در این آیات بیان می کند. وی می گوید: پاداش و عقاب در ارسال شدید تر از انزال است. انزال اتفاق در ابتدای کار است، اما ارسال به این معنا است که به طور کامل بر آن مسلط شوی و اتفاق آخر کار است (فخر رازی، بی تا، ج ۳، ص ۹۴). به نظر می رسد استفاده از تعبیر «آنزلنا» و «أرسلنا» با تعبیر «ادخلوا» و «اسکنوا» در این دو آیه مرتبط باشند، به طوری که خداوند در این آیات با متفاوت بیان نمودن دو کلمه «ادخلوا» و «اسکنوا» هدفی خاص داشته است. این تفاوت نشان دهنده پاداش و مجازاتی متفاوت برای این دو گروه است. بی شک میان مجازات کسانی که بعد از سکونت گزیدن با کسانی که بعد از داخل شدن نافرمانی نمایند تفاوتی وجود دارد که این تفاوت با دو لفظ «ارسلنا» و «آنزلنا» بیان شده است.

۶- یفسقون - یظلمون

در تفاوت معنایی این دو واژه نیز باید گفت که ظلم مرتبه ای پس از فسق است و اصطلاحاً ظلم بدتر از فسق می باشد. از این رو این واژه با لفظ ارسال و نیز سیاق آیات تناسب کامل دارد (سامرائی، ۱۴۲۷، ص ۳۲۱). در «تفسیر کبیر» نیز آمده است: «لفظ ظالم بر افرادی اطلاق می شود که نسبت به خود ظلم نموده اند و لفظ فاسق برای افرادی است که از طاعت خداوند سرباز زدند» (فخر رازی، بی تا، ج ۱۵، ص ۳۶).

از سوی دیگر در سوره ی بقره مخاطبان، یهودیان زمان پیامبراند و هدف این آیات جلب و دعوت آنان به ایمان است. در واقع در این آیات هدف عمل است نه عامل. در حالیکه در سوره ی اعراف هدف عامل است و نه عمل، چرا که در سوره ی اعراف شرح حال بنی اسرائیل آمده است که نسبت به خود ظلم کردند (بازمول، ۱۴۲۶، ص ۲۲۸).

۷- فانفجرت - فانبجست

در تفاوت میان این دو واژه، ذکر چند مسئله لازم می نماید:

- ۱- انفجار برای آب فراوان به کار می رود اما انبجاس برای آب کم.
- ۲- انبجاس بیشتر درباره خارج شدن چیزی از جای تنگ و سخت است، ولی انفجار برای شکافته شدن و خارج شدن از جای تنگ و وسیع، هر دو به کار می رود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۸۹).
- ۳- چون در سوره ی بقره حضرت موسی در جستجوی آب بود، لذا اجابت خواسته اش با انفجار آب مناسب است. بنابراین فعل «انبجست» در سوره اعراف، ناظر بر ابتدای خارج شدن چشمه های آب از سنگ است، که مقدار آن اندک می باشد، و فعل «انفجرت» به زمانی اشاره دارد که آب به طور کامل و خروشان از سنگها خارج می گردد. خدای سبحان در سوره ی اعراف به ابتدای این تصویر اشاره کرده و فرموده: «فَأَنْبَجَسَتْ» و در سوره بقره به کمال و انتهای این تصویر اشاره می نماید و می فرماید: «فانفجرت» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۲).

۳-۶- در آیات:

- أ - ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴾ (اعراف، ۱۱۲-۱۰۹)
- ب - ﴿قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴾ (شعراء، ۳۷-۳۴)

در سوره اعراف فاعل «قال» بزرگان و سرشناسان قوم فرعون (ملاً) می باشند، در حالیکه فاعل «قال» در سوره شعراء خود فرعون است. ضمن اینکه در آیه ۳۵ سوره شعراء قید «بسحره» دیده می شود، اما در سوره اعراف این قید نیامده است.

دقت در تعبیر ذکر شده و چگونگی روایت داستان حضرت موسی(ع) در این دو سوره ما را به این نکته رهنمون می سازد که در سوره اعراف داستان حضرت موسی(ع) معطوف به مقطع ابتدایی ابلاغ رسالتش است و در سوره شعراء داستان حضرت موسی(ع) مربوط به زمانی است که مدتی از تبلیغ گذشته و حضرت موسی(ع) دارای قدرت و پیروانی شده و تهدید جدی تری برای فرعونیان به شمار می رود؛ طوریکه در سوره اعراف ابتدا ماجرای تبلیغ حضرت موسی(ع) در میان بزرگان و سرشناسان قوم مطرح و چاره جویی شده است و از آنجا که هنوز مسئله ی جدی ای آنان را تهدید نمی کند، برای خاموش ساختن حضرت موسی(ع) در پی «ساحران» می فرستند. اما در سوره شعراء این خود «فرعون» است که حضرت موسی(ع) را ساحری دانا و توانا می خواند و تأکید می کند که او با سحرش(بسحره) می خواهد آنان را از سرزمینشان بیرون سازد. لذا در پی چاره جوی به این نتیجه می رسند که باید ساحران چیره دست و بسیار توانا را برای تحدی با حضرت موسی(ع) فراخوانند. لذا در این آیات از تعبیر «ساحر» و «سحار» استفاده شده است. همانگونه که در برخی تفاسیر آمده است «سحار» دلالت بر ساحران کاردان (طوسی، بی تاج: ۸، ص ۱۹)، کارکننده و چیره دست دارد (ابن عاشور، بی تاج: ۱۹، ص ۱۳۸).

فاضل سامرائی در این باره می نویسد: «در سوره اعراف لفظ سحر بصورت اسم فاعل (ساحر) و در سوره شعراء با صیغه مبالغه (سحار) به کار رفته است. دلیل آوردن صیغه مبالغه در سوره شعراء تناسب داشتن با شدت رویارویی میان فرعون و موسی و همچنین متناسب با خشم فرعون برای دفع کردن و آسیب رساندن به موسی است. به همین خاطر بیان کرده که آنان ساحرانی ماهر و توانمند را انتخاب کردند و این امر با مقام تأکید بر سحر مناسبت دارد (سامرائی، ۱۴۲۷، ص ۳۳۱).

همچنین آوردن قید «بسحره» در این موضع دلالت دارد بر اینکه فرعون بر سحر حضرت موسی^۱ به زعم او- تأکید دارد. چرا که موسی می خواهد آنان را با سحر خود از سرزمینشان بیرون کند. و این با توصیه فرعون به بزرگان قومش که بهترین و ماهرترین ساحران را بیاورند تا سحرشان بر سحر موسی فائق آید سازگاری دارد (هنداوی، ۱۴۲۹، ص ۱۰۲).

۳-۷- در آیات:

أ- ﴿قَالُوا ءَأَمَّنَّا رَبَّ هَارُونَ وَ مُوسَى﴾ (طه، ۷۰)

ب- ﴿قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾ (شعراء، ۴۸-۴۷)

این دو آیه نیز به ظاهر در سوره های طه و شعراء تکرار شده اند، اما تقدیم و تأخیر میان «هارون» و «موسی» در آنها نشانگر همان تفاوت دقیقی است که در قسمت قبل بدان پرداخته شد. به طوریکه این قسمت از داستان که در سوره طه آمده و ابتدا «هارون» و سپس «موسی» ذکر شده، اشاره به مرحله آغازین تبلیغ رسالت حضرت موسی(ع) دارد و اما در سوره شعراء مدت زمانی از تبلیغ رسالت گذشته است و در واقع مقطع زمانی دیگری روایت می شود. البته مفسران به دلایل دیگری اشاره نموده اند، مثلاً برخی دلیل لفظی یعنی رعایت فاصله در سوره طه را مقتضی تقدیم هارون بر موسی دانسته اند^۲ (طیب، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۶۱). برخی دیگر نیز رعایت احترام نسبت به هارون را که از حضرت موسی(ع) بزرگتر و در میان قومش از جایگاه والایی برخوردار بود، دلیل تقدیم آن می دانند (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۷۰). البته می توان پرسید که چرا در نمونه های دیگر همچون سوره شعراء این امر رعایت نشده است؟! عده ای دیگر نیز چنین استدلال نموده اند که اگر در آیه مذکور «رب موسی» گفته می شد احتمال می

رفت که مخاطب تصور کند که منظور «فرعون» است، چرا که فرعون مربی و پرورش دهنده موسی(ع) بوده است (فخر رازی، بی تا، ج ۶، ص ۱۸۰). این دلیل نیز به نظر می رسد با توجه به آیه بعد که می فرماید: ﴿قَالَ أَمْنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَىٰ لَكُمْ...﴾ (طه، ۷۱) پذیرفتنی نباشد.

لذا همانگونه که بیان شد به نظر می رسد در سوره طه مقطع ابتدایی دعوت حضرت موسی(ع) روایت می شود، و از آنجایی که دعوت حضرت موسی(ع) هنوز فراگیر نشده و پیروان زیادی اطراف او گرد نیامده بودند و او نیز ترسی در دل داشت ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾^۳ (طه، ۶۷)، به نوعی از هارون برادر بزرگتر خود که در میان قوم، سرشناس و دارای اعتبار و جایگاه والایی بوده استمداد کرده است. اما سوره شعراء اشاره به مقطع زمانی دیگری دارد، که در آن دعوت حضرت موسی(ع) در میان مردم منتشر و پیروان بیشتری اطراف او گرد آمده و حضرت نیز از قدرت و توان و نفوذ بیشتری برخوردار شده است، و اکنون شاید دیگر نیاز زیادی به حمایت های هارون نباشد.

دیگر قرینه دال بر این موضوع ذکر تعبیر «رب العالمین» در سوره شعراء است که پیش از «رب موسی و هارون» ذکر شده است. حال آنکه در سوره طه این عبارت وارد نشده است. این امر خود نشان می دهد در سوره شعراء، تبلیغ حضرت موسی(ع) نهادینه شده است. چرا کهساحران ابتدا از تعبیر «پروردگار جهانیان» استفاده می کنند و بعد «پروردگار موسی و هارون» حال آنکه در سوره شعراء خداوند را «پروردگار هارون و موسی» می خوانند.

همچنین نگاه آماری به دو واژه «هارون» و «موسی» در این دو سوره مبارکه می تواند دلیل دیگری برای اثبات این مدعا باشد به گونه ای که اولاً: واژه «هارون» در سوره طه بسیار تکرار شده است^۴ و خداوند او را در تبلیغ رسالت شریک حضرت موسی(ع) قرار داده است. اما در سوره شعراء تکرار آن اندک است^۵. ثانیاً: خطاب سوره «طه» به حضرت موسی(ع) و هارون می باشد. ولی خطاب سوره «شعراء» تنها به حضرت موسی(ع) است. مثلاً در آیه ﴿قَالُوا إِن هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ نَجْوَىٰ لِمَنْ هُوَ بِهَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُتْلَىٰ﴾ (طه، ۶۳) «سحر و ساحری» به حضرت موسی(ع) و هارون نسبت داده شده است در حالیکه در آیات ﴿قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِن هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ* يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ﴾ (شعراء، ۳۴-۳۵) تنها به حضرت موسی(ع) و یا آیه ﴿قَالَ لئن اتَّخَذتِ الْهَآءِ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ (شعراء، ۲۹) که خطاب به حضرت موسی(ع) است.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه، سوره طه با حروف مقطعه «طه» آغاز شده و در آیه ۷۰ این سوره ابتدا «هارون» و سپس «موسی» ذکر شده است و شروع سوره شعراء با حروف مقطعه «طسم» است و در آیه ۴۸ آن ابتدا «موسی» و سپس «هارون» ذکر شده است. این هماهنگی میان آخرین حرف از حروف مقطعه این سوره ها با حروف آغازین «موسی» و «هارون» خود جای تأمل و شگفتی دارد.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه در این پژوهش گذشت، می توان دریافت که تکرار عبارات و گزاره های به ظاهر یکسان و مشابه در داستان های قرآنی، اتفاقی و بیهوده و بی هدف نیست. بلکه با تدبیر و رمزگشایی آنها، درمی یابیم که در هر کدام معنا و نکته ای نهفته است که نشانگر دقت تعبیر و آگاهی و شعوری است که ورای این واژگان و عبارات نهفته است. روایت یک داستان با عبارات به ظاهر یکسان یا مشابه، نشان دهنده این است که شکل گیری شخصیت قهرمان و نیز حوادث داستان در سوره های متفاوت، گوناگون بوده است. به عبارت دیگر خداوند این داستانها را هر بار با جزئیات متفاوتی بیان نموده است. به طوریکه در هر بار بیان دوباره داستان، جزئیات و جلوه هایی از آن را نمایان ساخته است که در روایت های دیگر نمی توان آنها را دید. گاهی هر قسمت اشاره به مقطع زمانی خاصی از کل

داستان دارد و گاهی نیز مقطعی از داستان روایت می شود. به طوریکه از کنار هم قرار دادن مجموع این آیات می توان به تصویری کامل و دقیق از داستانهای پیامبران- از جمله داستان حضرت موسی(ع)- دست یافت. بنابراین می توان ادعا نمود که در قرآن کریم به طور عام و داستان های پیامبران به طور خاص، تکرار به معنای دقیق و کامل کلمه وجود ندارد.



پی نوشت ها:

- ۱- یعنی وحی بر مادر موسی(ع)، نجات حضرت موسی(ع) از دست فرعونیان، بازگرداندن وی نزد مادرش پس از چند روز، نجات وی از غم قتل انسانی، زندگی در شهر مدین. در حالی که حوادثی که در سوره «طه» به آنها اشاره شده، در سوره «قصص» به طور کامل شرح داده شده اند.
- ۲- حرف فاصله در سوره «طه» «الف» است. مثلاً هر یک از آیات ۶۸ تا ۷۲ به واژه های «الاعلی»، «أتی»، «موسی»، «أبقی» و «الدنیا» منتهی شده است.
- ۳- در سوره «شعراء» چنین تعبیری که نشان از ترس یا ضعف جسمانی حضرت موسی(ع) باشد، نیامده است.
- ۴- در آیات ۲۹ تا ۳۲، ۴۳ تا ۴۹، ۶۳ تا ۷۰ و ۹۰ تا ۹۳.
- ۵- در آیات ۱۳، ۱۵ و ۴۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
منابع و مأخذ

قرآن کریم

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم(۱۴۱۲ق)، **مجموع فتاوی**، جمع عبدالرحمن بن قاسم، بی جا، انتشارات عالم الکتب .
- ابن عاشور، محمد بن طاهر(بی تا)، **التحریر و التنویر (تفسیر ابن عاشور)**، بی جا، مؤسسه التاریخ.
- اندلسی، محمد بن یوسف(۱۴۲۰ق)، **البحرالمحیط فی التفسیر**، بیروت، دارالفکر.
- بازمول، محمد بن عمر(۱۴۲۶)، «**دلالة السياق و أثرها فی توجیه المتشابه اللفظی فی قصه موسی، مکه، جامعه أم القرى**».
- بحرانی، هاشم(۱۴۱۶ق)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول.
- بستانی، محمود(۱۳۷۱)، **اسلام و هنر**، ترجمه حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- حسینی، ابوالقاسم(۱۳۷۷)، **مبانی هنری قصه های قرآن**، قم، انتشارات پارسیان، چاپ اول.

- الدوری، محمد یاس خضر (۱۴۲۶)، **دقائق الفروق اللغویة فی البیان القرآنی**، بغداد، بی نا.
- زرکشی، بدرالدین (۱۷۹۴ق)، **البرهان فی علوم القرآن**، بیروت، دارالمعرفه.
- سالم، الحاج (۲۰۰۲م)، **نقد الخطاب الاستشراقی**، بی جا، دار المدار الاسلامی، الطبعة الأولى.
- سامرائی، فاضل صالح (۱۴۲۷)، **التعبیر القرآنی**، عمان، دارعمار، الطبعة الرابعة.
- سید قطب، ابراهیم حسین شاذلی (بی تا)، **التصویر الفنی فی القرآن**، مصر، دار المعارف.
- شحاته، عبدالله محمود (۱۳۷۴)، **درآمدی به تحقیق در اهداف و مقاصد سوره های قرآن کریم**، ترجمه محمد باقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳)، **تفسیر شریف لاهیجی**، تهران، دفتر نشر داد، چاپ دوم.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ق)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق أحمد قصیر عاملی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- طیب، عبدالحسین (۱۳۷۸ق)، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- فخر رازی، محمد بن عمر (بی تا)، **التفسیر الکبیر**، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- محمد باحاذق، عمر محمد (۱۴۱۳ق)، **الجانب الفنی فی قصص القرآن الکریم**، بیروت، دارالمأمون للتراث، الطبعة الأولى.
- محمد قاسمی، حمید (۱۳۸۷)، **جلوه هایی از هنر تصویرپردازی در قرآن**، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق)، **الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل**، قم، مدرسه علی بن ابی طالب، چاپ اول.
- هنداوی، عبدالحمید (۱۴۲۹ق)، **الإعجاز الصرفی فی القرآن الکریم**، عمان، دارالکتاب العالمی، الطبعة الأولى.